

تزاریان با علم و عمد به زیان خود برخاسته‌اند و این معقول نیست. برای درک رابطه سیاسی دور قیب و دیپلماسی روس در مسئله هرات و لشکر کشی محمد شاه به آنجا، چند قسمت از نامه خیلی مهم و مفصل «ك. و. نسلرود» K. V. Nesselrode وزیر امور خارجه روسیه را که به «پوتزودی بورگو» Pottzo di Borgo سفیر روس در لندن نوشته در پائین می‌آوریم. این سند مهم تاریخی، به صورت ضمیمه در پایان کتاب «خاطرات وزیر مختار» چاپ شده است.

این کتاب به قلم «کنت سیمونیچ» I. O. Simonitch به زبان فرانسه می‌باشد. سیمونیچ از ژویه ۱۸۳۲ تا نوامبر ۱۸۳۸ وزیر مختار روسیه تزاری، در دربار تهران بود. او در جنگ هرات، مانند وزیر مختار انگلیس حضور داشته و خاطرات خود را به صورت کتابی که توصیف شد نوشته است. آقای یحیی آرین پور آنرا ترجمه و منتشر کرده است:

«۲۵ اکتبر (تقویم قدیم روس) ۱۸۳۸ (اول»

«نوامبر تقویم معمولی).»

«امپراتور گزارش جناب اشرف را در باره دو»

«جلسه ملاقاتی که در اثنای آنها «لرد پالمرستون»»

«ضمن صحبت از اوضاع کنونی ایران نگرانی»

«اولیای کمپانی هند را از لشکر کشی شاه به»

«هرات تشریح کرده است، با دقت زیاد مطالعه»

«فرمودند...»

«دولت انگلیس هم مانند ما از علل خصومت»
 «ایران و هرات که غربی ترین قسمت افغانستان»
 «است، به خوبی مطلع می‌باشد. این دشمنی»
 «از دیرباز وجود داشته و دولت ایران خود را ذی»
 «حق می‌داند که از این سرزمین مالیات بگیرد و»
 «حق بلامنازعی را که در دوران سلطنت فتحعلی»
 «شاه و عباس میرزا و محمد میرزا (پادشاه کنونی)»
 «به زور سر نیزه تاپشت دیوار هرات حفظ کرده»
 «است، مطالبه نماید. با وجود اظهار چنین حقی»
 «از طرف دربار تهران، افغانان هرات، لاینقطع»
 «به خاک ایران می‌تازند؛ سکنه ولایات شرقی را»
 «به اسیری می‌برند و در آن نواحی تخم فساد»
 «می‌پراکنند.»

«هیچ شک نیست که امنیت و آسایش کشور»
 «ایران، جداً مستلزم رفع این چپاولگریهاست.»
 «دولت مذکور، بلا تردید مجاز است به وسائلی»
 «که هر دولت مستقلمی، برای دفاع از خود به کار»
 «می‌برد، متوسل گردد و حق دارد به همسایگانی»
 «که او را در معرض مزاحمت و اهانت قرار داده‌اند»
 «با سلاح جنگ پاسخ دهد. بنابراین اگر دولت»
 «ایران بایک ولایت هم مرز وارد جنگ شده،»

« کاری نکرده که با حقوق او منافات داشته باشد و »
 « هیچ مجوزی به دست نداده که دولت دیگری »
 « که در این امر دخیل نبوده و در نزاع بین دو کشور »
 « همسایه شرکت نداشته است به مقام شکایت »
 « بر آید؛ به علاوه دولت ایران انتظار نداشته که »
 « طرز عمل او باعث دل‌تنگی ورنجش بریتانیا »
 « گردد. زیرا دولت مزبور در مذاکرات خود با »
 « دربار تهران متعهد شده بود که اگر در میان ایرانیان »
 « و افغانان جنگی در گیرد، مطلقاً جانب هیچ کدام »
 « از آنها را نخواهد گرفت. »

« نظر به همه این ملاحظات، تردیدی نیست که »
 « محمد شاه در لشکر کشی به هرات به عنوان یک »
 « پادشاه مستقل در حدود حقوق و اختیارات خود »
 « اقدام کرده و بهیچ وجه از وظائفی که به موجب »
 « قراردادها بر عهده داشته، عدول نکرده است. »
 « با این همه اگر چه این جنگ، چنانکه ذکر »
 « شد به عقیده ما، هم بر طبق حقوق بی چون و »
 « چرایی که دولت ایران داشته و هم بنا به مصائبی »
 « که آن دولت از تاخت و تازهای وحشیانه یک »
 « قوم خودسر متحمل شده، کاملاً مشروع بوده »
 « است؛ ولی از سوی دیگری بهیچ تردیدی خاطر »

« نشان کردیم، که هر گونه اردو کشی از طرف »
 « دولت ایران با این حال ضعف و ناتوانی کشور، »
 « بی‌موقع و خطرناک است. ما به جای اینکه، »
 « دولت مزبور را به عملی که به نظر ما هیچ گونه »
 « موفقیتی در بر نداشته و ادار نمایم، آن چه در قوه »
 « داشتیم به کار بردیم که او را از این اقدام بازداریم »
 « و سعی کردیم او را قانع نمایم که باید صلح و »
 « سازش با امیر هرات را به چنین جنگی که پایان »
 « آن ناپیدا است، ترجیح بدهد... »

« در زمستان سال ۱۸۳۷ و رود نماینده مختار »
 « امیر هرات به تهران، ما را به امکان صلح در میان »
 « دو طرف متخاصم امیدوار ساخت و در نتیجه آن »
 « به کنت سیمونینچ دستور صریح داده شد که »
 « با تمام قدرت و نفوذ خود، شاه را به عقد موافقت »
 « نامه رسمی صلح وادارد» این بود عین عبارت »
 « دستوری که من در تاریخ ۴ مه سال ۱۸۳۷ به فرمان »
 « امپراتور، برای وزیر مختار مزبور فرستادم... »
 « اما مسئله مهمتر و ملاحظه جدی تری در میان »
 « است که ما را وادار می کند به کابینه بریتانیا مراجعه »
 « و نظر خود را راجع به اوضاع کنونی ایران »
 « بی‌پرده اظهار نمایم. »

«انگلستان متوسل می‌شود تا اورا به پایان دادن»
 «این وضع وادارد، وضعی که اگر ادامه یابد،»
 «ممکن است امنیت داخلی ایران را جداً، به»
 «مخاطره انداخته و نیز باعث ناراحتی خودروسیمه»
 «گردد؛ و او را مجبور نماید که به نوبت خود»
 «دست به اقدامات دفاعی و احتیاطی بزند.»
 «برای جلوگیری از پیچیدگی بیشتر»
 «اوضاع، که مسلماً عواقب وخیمی برای ایران»
 «به بار خواهد آورد، به عقیده ما راهی بهتر و»
 «مناسب‌تر از آن نیست که سفرای روسیه و»
 «بریتانیای کبیر در میان خود توافق نموده متفقاً»
 «در راه تحکیم قدرت شاه، که هر دو دربار در»
 «رساندن وی به تخت سلطنت همکاری داشته‌اند،»
 «کوشش نمایند.»
 «پس اگر انگلستان میل ندارد، بر خلاف»
 «منظوری که در سال ۱۸۳۴ داشته عمل نماید؛ و»
 «اگر نمی‌خواهد اغتشاشاتی را که در آن هنگام»
 «در صدد رفعش بود دامن بزند، به اعتقاد راسخ»
 «ما، باید فوراً روابط خود را کمافی السابق با»
 «دربار ایران برقرار نموده، ناوگان خود را از»
 «خلیج فارس باز خواند؛ جزیره خسارک را که»

«به عقیده ما، این اوضاع در نتیجه اینکه»
 «دولت انگلستان اخیراً نسبت به دربار ایران»
 «رویه تهدید آمیزی به خود گرفته، روز به روز»
 «پیچیده‌تر و وخیم‌تر می‌گردد.»
 «در واقع، هم تظاهرات دریایی که به دستور»
 «دولت بریتانیا در خلیج فارس صورت گرفته»
 «و هم اشغال جزیره خارک و شیوع این خبر که»
 «ظلم السلطان و شاهزادگانی که از حمایت»
 «انگلستان برخوردارند، به زودی پا به عرصه»
 «عمل خواهند گذاشت؛ این همه مطالبی است»
 «که باید حتماً و جداً محمد شاه را دچار بیم و»
 «هراس سازد.»
 «در چنین وضعی، شاه لازم دیده که دست»
 «توسل به دامن دوستی امپراتور بزند و خواهش»
 «کند که برای جلب توافق صلح جویانه و رفع»
 «نگرانیهایی که از رفتار اخیر دولت بریتانیا»
 «به دربار ایران روی آورده است، و ساطت»
 «نماید.»
 «امپراتور، در مقام انجام دادن تقاضای»
 «شاه، بدون اینکه تردیدی به خود»
 «راه دهد به احساسات عدالت پرورانه کابینه»

«اکنون به وسیله نیروی نظامی خود اشغال کرده»
 «است، تخلیه نماید...»
 «هر گاه دولت انگلستان، در این راه که»
 «آرزوی قلبی ماست، قدم بگذارد؛ می تواند کاملاً»
 «مطمئن باشد که نماینده امپراتور در تهران از»
 «ابراز همه گونه مساعدت عملی باوی دریغ»
 «نخواهد داشت. سرهنگ «دو گامل» A. O. Dugame»
 «که از جانب اعلیحضرت امپراتور، به»
 «جای کنت سیمونیچ تعیین شده؛ چنان به اعتدال»
 «طبع معروف است که همان انتصاب او به این»
 «سمت، می تواند دلیل روشن طرز عملی باشد»
 «که به عهده اش محول گردیده و خدمات شایان»
 «گذشته او تضمین امیدبخشی است، به اینکه»
 «خواهد توانست، تعلیماتی را که از جانب دولت»
 «ما را جمع به امور ایران داده شده است به دقت»
 «انجام دهد...»

«بایگانی روس»، سال ۱۸۸۵، شماره ۵،

ص ۹۴-۱۰۴)

اکنون می پردازیم به تجاوز جنگی دیگر بریتانیای کبیر، به جنوب ایران برای بازداشتن ایران از پس گرفتن هرات. زنده یادغبار

در باره جنگ دیگر هرات چنین نوشته است: ۳۸

«نصرالدین شاه، یک بار دیگر در هرات»
 «حمله کرد و حسام السلطنه غفلتاً (کذا) داخل»
 «هرات گردید. اما ایران با جنگ انگلیس مقابل»
 «شد و فرخ، سفیر ایران در پاریس توسط ناپلیون»
 «سوم از دولت انگلیس، تقاضای صلح و معاهده»
 «۱۸۵۷ را با آن دولت امضا کرد.»
 «طبق همین معاهده بود که ایران، حکمیت»
 «انگلیس را در قضایای متنازع فیها بین افغانستان»
 «و ایران قبول کرد. انگلیسها نیز که از طرف ایران»
 «مطمئن گردیدند در تمام چنین قضایائی به حساب»
 «افغانستان دل دولت ایران را در دست گرفته و»
 «در سیستان و هشتادان به ضرر افغانستان حکمیت»
 «کردند.»

اگرچه گوشه‌ای از واقعیت در جمله نارسای ایران بسا جنگ انگلیس مقابل شد نمایان گشته ولی این جمله بسیار مبهم و نارسا است و همه حقیقت را آشکار نمی سازد.

خلاصه واقعیت چنین است: ۳۹

حسام السلطنه، به فرمان ناصرالدین شاه (نه نصرالدین شاه) بسا سپاه کافی، روانه هرات گشت و شهر را پس از جنگی کوتاه گشود و در نخستین روز ربیع الاول (۱۲۷۳ ق. - ۱۸۵۶ م.) سکه و خطبه، به نام

ناصرالدین شاه کرد. اما «چارلز مری» سفیر بریتانیا، چون همه تلاشهایش برای انصراف دولت ایران از بازستاندن هرات بی ثمر ماند، پس پرچم بریتانیا را به علامت قطع روابط فرود آورد و خود به بغداد روانه گشت. کنسولهای انگلیس، در دیگر شهرهای ایران نیز چنین کردند. سرکنسول بندر بوشهر، به علاوه هنگام عزیمت، ضمن یادداشتی اعلان جنگ داد. سپس، سه کشتی زره پوش انگلیسی در بندر لنگر انداخت. شماره کشتیها در دو هفته، کم کم به سی فروند رسید. «میرزا حسینعلی خان دریا بگگی» حاکم جنوب، با افواج محلی و اهالی دلاور تنگستان و دشتستان به مقاومت برخاستند. از تهران نیز پانزده هزار سوار و پیاده با توپخانه روانه بندر بوشهر گشت. چهل روز جنگ دوام یافت. سرانجام، نیروهای انگلیسی، در دهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ (دسامبر ۱۸۵۶) بوشهر را تصرف کردند. در همان هنگام، قسمت دیگری از نیروهای بریتانیا، وارد کارون شد و پس از تصرف خرمشهر تا اهواز پیش رفت. دولت ایران که توان جنگ با بریتانیای کبیر را نداشت، پس از مقاومتی دلیرانه، سرانجام از در صلح درآمد و فرخ خان امین الدوله سفیر ایران در پاریس، با میانجی گری لوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) عهدنامه پاریس را در ۷ رجب ۱۲۷۳ با بریتانیا امضا کرد.

به موجب این عهدنامه، دولت ایران، به اجبار استعمار کامل بریتانیا را بر افغانستان به رسمیت شناخت و از شهرهای خاوری خراسان

مانند هرات، صریحاً چشم پوشید.

برای درک بهتر دخالت تام و تمام بریتانیا در تجزیه هرات از ایران، دو ماده از معاهده میان «سردار دوست محمد خان امیر کابل» و «سرجان لارنس» کمیسر عالی پنجاب در پشاور، مورخ ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳ - ۲۶ ژانویه ۱۸۵۷ را در پائین می آوریم:

«ماده اول: از آنجائیکه پادشاه ایران، «برخلاف تعهد و قرارداد خود با دولت انگلیس» «عمل نموده و هرات را متصرف شده و نمایشانی» «داده که معلوم است قصد دارد، به تصرفات» «فعلی امیر دوست محمد خان دخالت کند.»

«نظر باینکه، فعلاً بین دولت انگلیس و «دولت ایران جنگ برقرار است، بناء علیهذا،» «کمپانی محترم شرقی هندوستان، به امیر دوست» «محمد خان مساعدت می کند که مملکت خود» «را حفظ کرده، از آن دفاع نماید؛ و متصرفات» «خود را در کابل، بلخ و قندهار از تجاوزات» «دولت ایران حفظ کند و مساعدت عبارت» «از این می باشد که کمپانی مزبور قبول می نماید،» «فقط برای ایجاد دوستی و مودت تا خاتمه جنگ»

«بادولت ایران، ماهیانه يك لك روپيه (يك كرور)»
 «به امیر دوست محمد خان به شرائط زیر کار سازی»
 «نمایند.»

«ماده ششم: مساعدت مالی ماهیانه يك لك»
 «روپیه است، در روزی که صلح بین دولتین ایران»
 «و انگلیس برقرار گردد، این ماهیانه قطع خواهد»
 «گردید. یا در هر موقعی که فرمانفرمای کل»
 «هندوستان لازم بداند، ولو قبل از خاتمه جنگ»
 «بادولت ایران باشد، آن را قطع خواهد نمود.»

اکنون لازم است با قسمتی از «عهدنامه صلح پاریس» که در
 چهارم مارس ۱۸۵۷ (۱۲۳۵ خ.) میان ایران و انگلستان منعقد شده
 آشنا شویم:

«فصل دوم: از آنجائی که به سعادت و میمنت»
 «مابین اعلیحضرتین معظمین صلح برقرار گردید،»
 «به موجب این فصل مقرر است که عساکر»
 «اعلیحضرت ملکه، خاک ایران را به شرائط ذیل»
 «تخلیه نمایند.»

«فصل پنجم: به علاوه اعلیحضرت پادشاه»
 «ایران متعهد می شوند که اقدامات فوری به عمل»
 «آورند، برای اینکه از خاک و شهر هرات و تمام»
 «نقاط افغانستان عساکر و مأمورین ایران را که»

«فعلا در آنجاها هستند بیرون آورند...»
 «فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ایران»
 «قبول می فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت»
 «به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر»
 «نموده و بهیچوجه از رؤسای هرات و ممالک»
 «افغانستان هیچگونه علامت اطاعت از قبیل: سکه»
 «و خطبه یا باج مطالبه نمایند. و نیز اعلیحضرت»
 «پادشاه ایران متعهد می شوند که منبعد از هر گونه»
 «مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند»
 «و قول می دهند که هرات و تمام افغانستان را»
 «مستقل شناخته و هرگز در صدد اختلال استقلال»
 «این ولایات بر نیایند. در صورتیکه اختلافی مابین»
 «دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور»
 «رسد، دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن»
 «را به اهتمام دوستانه دولت انگلیس رجوع»
 «نموده و قوای جبری به بکار نبرد، مگر آنکه»
 «اهتمامات دوستانه مثمر ثمری نشود. از طرف»
 «دیگر، دولت انگلیس تعهد می کند که در تمام»
 «مواقع، نفوذ خود را نسبت به ممالک افغانستان»
 «بکار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبور»
 «یسا یکی از آنها هیچگونه اسباب رنجش»

«و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود، هر گاه»
 «دولت ایران در موقع حدوث اشکالات به دولت»
 «انگلیس مراجعه نمود، دولت مشارالیه نهایت»
 «سعی و کوشش را خواهد کرد که اینگونه»
 «اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت»
 «ایران اصلاح نماید.»

«فصل نهم: طرفین معظمین متعاهدین»
 «تعهد می کنند که در نصب و استقرار قنصل»
 «جنرالها و قنصلها و ویس قنصلها و وکلای»
 «قنصلگری هر یک از آنها در خاک دیگری، حالت»
 «دولت کامله السوداد را داشته و چنانچه نسبت»
 «به اتباع و تجارت دول کامله الوداد منظور است،»
 «از هر جهت همانطور با رعایا و تجار یکدیگر»
 «نیز رفتار نمایند.»

«فصل دهم: به مجرد مبادله تصدیق نامجات»
 «این عهدنامه، سفارت انگلیس به تهران مراجعت»
 «خواهد کرد و دولت ایران قبول می نماید که»
 «سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه»
 «که وکلای مختار طرفین معظمین، امروز در»
 «نوشته جداگانه امضا نموده اند بپذیرد.»
 «فصل چهاردهم: بلافاصله پس از مبادله»

«تصدیق نامجات این عهدنامه، عساکر انگلیس»
 «از هر گونه اقدامات خصمانه دست خواهند کشید»
 «و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد مینماید،»
 «به محض اینکه شرائط راجع به تخلیه هرات و»
 «حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرائط»
 «راجعه به پذیرفتن سفارت انگلیس در تهران کاملاً»
 «بموقع اجرا گذاشته شد، عساکر خود را بدون»
 «تأخیر از تمام بنا درون نقاط و جزائر متعلقه بایران»
 «بردارد...» (اقتباس از تاریخ روابط سیاسی ایران
 و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تألیف محمود
 محمود. جلد دوم، فصل سی و دوم).

اشتباه اساسی شادروان غبار آنست که رقابت استعماری روسیه
 تزاری و بریتانیای کبیر را در تحلیل خود نادیده انگاشته و کلید همه
 پیروزیها را در خصائص ملی و دلاوری جبلی ملت افغانستان جستجو
 کرده است. اهمیت هرات را در زنجیره استعمار انگلیس، و آشوراده
 را برای استعمار تزاری از یاد برده است. اگر حملات نظامی انگلیس
 نبود، هرات و دیگر شهرهای شرقی خراسان، همچنان جزء خراسان
 کنونی باقی می ماند.

ما، دلاوریها و سجاایای مردم افغانستان را که به استقلال افغانستان

در آخرین جنگ با دولت انگلیس انجامید، با احترام و تحسین می‌نگریم؛ در حالی که فراموش نمی‌کنیم این سجا یا همیشه وجود داشته؛ بنابراین وضع جهانی و بین‌المللی زمان جنگ استقلال با بریتانیای کبیر را که امکان شکوفائی و باروری آن سجا یا را داده از نظر دور نمی‌داریم.

و اما درباره سیستان و هشتادان، پاسخ را از قلم حجة الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی می‌آوریم که پس از معرفی جنرال «گلد اسمید» سرپرست خطوط تلگراف و اینک که در (۱۸۷۱ م) ضمن حکمیت بر سر کلات، به ایران خیانت کرده بود می‌نویسد:^{۴۰}

«... بار دیگر او را بعنوان حاکم وقاضی در نزاع ایران و افغانستان، بر سر قسمتی از خاک سیستان پذیرفتند و او هم با کمال بی‌شرمی و بی‌انصافی بر طبق مأموریت ننگین خویش بار دیگر قسمتی از خاک ایران را با قضاوتی کاملاً یک طرفه به افغانستان واگذار کرد.»

با این همه، شادروان غبار ناخرسند بود که چرا داور ستمگر و کینه‌توز انگلیسی همه خراسان و سیستان را به افغانستان نداد.

نمونه هائی که از کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آورده‌ایم، بیشتر درباره هرات بود و گر نه بی‌مهری استاد غبار به ایران، منحصر به این چند نمونه نیست. این نمونه‌ها را از آن سبب برگزیدیم، که با

اصل موضوع «آشوراده و هرات دو کمینگاه استعمار» سخت مربوط بود و به خوبی عیان ساخت که استعمار بریتانیا، بسا چه سرسختی و خیره‌سری هرات را از ایران مجزا ساخت و به زیر سلطه استعماری خود درآورد.

روسیه که در آغاز متوجه هندوستان بود و راه استراباد - هرات را برای این آماج برگزیده بود، پس از شکست یافتن از ژاپن، هوای هندوستان را از سر بدر کرد و اندیشه همکاری استعماری با بریتانیا در میان زعیمان تزاری قوت گرفت.

قراردادهای ۱۹۰۷ روس و انگلیس درباره ایران و افغانستان و تبت، در حقیقت مظهر اطمینان بخشی از سیاست نوین استعماری روس و انصراف از هندوستان بود. تا آنکه در بحبوحه نخستین جنگ جهانی، با قرارداد سری ۱۹۱۵ سیاست روس و انگلیس تغییر یافت و بر روی نقشه جغرافیا تقسیمات دیگری را میان خود پذیرفتند؛ ولی در ۱۹۱۷ اوضاع از بیخ و بن دگرگون گشت.

زمان حاضر، ضرورت‌های عظیم و عمده‌ای را در پیش روی ملتها نهاده که پرداختن به هر یک از آنها، جائی برای فخر کردن به اشرف افغان یا نادرشاه افشار^{۴۱} نمی‌نهد. نادیده انگاشتن بریتانیای کبیر با آن نیروهای عظیم دوزخی قرن گذشته، که استعمارش را رسماً و آشکارا بر افغانستان تحمیل کرده بود و به جای آن، به رخ کشیدن صولت پوشالی و پنداری امیرزادگان آواره و بی‌فرهنگ افغانی، که در پی حکومت بر

يك شهر كوچك به دريوزه هر دري را مي كوفتند؛ كاري است نه درشأن مورخ نام آوري چون استاد مير غلام محمد غبار.

از همه بدتر، آهنگك بدهنچار «خراسان وسيستان» و تجديد طبع اين كتاب در شهر قم مي باشد كه اين بشارت ناخوش براي ما ايرانيان بر تافتني نيست، هر چند كه كتاب به خامه پژوهشگري بلند آوازه باشد.

مبحث پنجم

سرانجام آشوراده و هرات

دور نمائی از پايان نخستين جنگ جهاني

نخستين جنگ جهاني (۱۸-۱۹۱۴) بسا بيروزي متفقين روبه پايان مي رفت؛ و دگر گونيهاي عظيمي را در جهان به همراه مي آورد: اتریش و عثمانی، دو امپراتوری کهن سال و معظم از هم می پاشید و بر ویرانه های آن دو، کشورهای بسیاری پدید می آمد. روسیه تزاری بسا انقلاب ۱۹۱۷ از میان رفت و دولتی نودر آنجا پدیدار گشت. آلمان قیصری نیز واژگون شد.

مهم تر آن که از آغاز سده بیستم، اصل استعمار در جهان روبه تحول نهاد. استعمار نظامی و استملاک ارضی کم کم متروک شد و استعمار نو یا امپریالسم اقتصادی جای آن را می گرفت. روزگاری بسود که می گفتند: آفتاب در امپراتوری بریتانیا غروب نمی کند ولی از اوائل

سده حاضر، امپراتوری‌های بی‌تاج و تختی به صورت تراست‌ها و کارتلها پدید آمدند که هم اکنون نیز آفتاب در قلمرو آنها غروب نمی‌کند. سلاطین نفت و پولاد و ذغال سنگ و قلع و مس و قهوه و جز آنها ظهور کردند که از لحاظ توان مالی و اقتصادی از امپراتوریهای پیشین سبقت گرفتند و در حقیقت گردانندگان اصلی سیاست جهان سرمایه‌داری، همانها هستند.

در ایران و به‌طور کلی در خاورمیانه دولت انگلیس که در برابر رقیب دیرین خود، روسیه تزاری قرار داشت؛ از ۱۹۱۷ به ظاهر، یک‌هفته تا میدان شد و از قرارداد ۱۹۰۷ که دولت شوروی آنرا ملغی ساخته بود دست بر نمی‌داشت و بر آن قرارداد خائنانه ۱۹۱۹ را نیز مزید کرده بود. اما به‌رحال عمر استعمار کهن به سر آمده بود. حتی داروی ۱۹۱۹ هم نتوانست زوال استعمار نظامی فرتوت رادمان کند. از اینرو، نیرنگها و تدبیرهای رنگارنگ بر انگیزخت و آن قدر جان‌سختی و سرسختی کرد تا به دو مین جنگ جهانی کشید. اما رقیب نیر و مند دیگری از قاره آمریکا سر بر آورد که از لحاظ سیاسی و نظامی و اقتصادی، عرصه را چنان بر بریتانیای کبیر تنگ نمود که کشور اخیر مبدل به یک دولت ضعیف و کم توان گشت.

در چنین وضع جهانی دیگر رقابت‌های سده نوزدهم و از آن جمله مسئله هندوستان قابل طرح نبود. بویژه بر این مقدمه باید افزود، که ترقیات روزافزون و حیرت‌آور علوم و فنون و پیدایش مسمیات

شگفت‌انگیز، محلی برای ادامه سیاست‌های سده نوزدهم باقی نمی‌گذارد.

موقع و وضع جهانی، جنبش‌های استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی رادرمیان ملت‌های ستمدیده تسهیل کرد، تا آنجا که استعمار کهن سخت روبه زوال نهاد و استعمار نو نیز متزلزل گشت. از اینرو، هندوستان و راه آشوراده و هرات و پيشاور و کمین - گاهها و پایگاه‌های استعمار کهن، کم‌ارج گشت.

سرانجام آشوراده

سرانجام پس از سقوط تزاریسیم، نخست طبق یادداشت‌های ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ (۶ بهمن ۱۲۹۶ خ.) و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (۱۷ تیر ۱۲۹۸ خ.) و سپس به موجب «عهد نامه مودت بین ایران و روسیه منعقد مسکو مورخ ۸ حوت ۱۲۹۹ مطابق ۲۶ فوریه ۱۹۲۱» چنین مقرر گشت:

«فصل سوم: ضمناً بواسطه عدم میلی که»
 «دولت شوروی روسیه از استفاده از ثمره غاصبانه»
 «دولت تزاری از انتفاع از جزایر عاشوراده و»
 «جزایر دیگری که در سواحل ولایت استرآباد»
 «ایران واقع می‌باشد صرف نظر کرده و همچنین»
 «قریه فیروزه را با اراضی آن که مطابق قرارداد»
 «۲۸ مای ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال»

«داده شده است، به ایران مسترد می‌دارد.»

از آن پس جزیره‌های آشوراده و نیم جزیره میانکاله از جمله «قولتی» و «سرتک» به تصرف و حاکمیت ایران باز آمد.

فعالیت کمپانی شیلات ایران و شوروی و سپس شرکت سهامی شیلات ایران از آغاز تا کنون در این جزیره‌ها، مانند جاهای دیگر ادامه دارد. همانطور که گذشت، در حدود نیمی از خاویاری که شیلات ایران استحصال می‌کند، از کرانه‌های گرگان بدست می‌آید.

صید گاههای کنونی شیلات ایران، از خاور به باختر در جزیره - های آشوراده و نیم جزیره میانکاله از این قرار است: آشور کوچک، آشور بزرگ که سالها است به سبب کاهش ارتفاع آب دریای خزر متروک مانده و ویران گشته، میان قلعه، تازه آباد و امیرآباد.

سرانجام هرات

در حالی که بریتانیای کبیر، افغانستان را مستعمره کامل خود ساخته و دولت‌های دیگر را وادار به شناسائی رسمی استعمار خود بر آن کشور کرده بود، مردم افغانستان، در راه تلاش برای استقلال و آزادی چندبار قیام نموده و با قتل عام وحشت انگیزی میهن خود را از انگلیسیان تهی کردند. اما از نو سپاهیان استعمار روانه افغانستان گشتند؛ تسانوبت سلطنت، به امیرامان‌اله خان رسید.

قطعه زیر را از کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر شادروان

استاد میرغلام محمد غبار درباره افغانستان عیناً نقل می‌کنیم: ^{۴۳}

«دولت افغانستان بعد از جلوس امیرامان-»

«اله‌خان به ده روز، نامه‌ای در ۳ مارچ ۱۹۱۹ (۱۲)»

«اسفند ۱۲۹۷) به «لارد چلسفورد» نایب السلطنه»

«انگلیسی هند فرستاد؛ و گفت: بایستی در معاهده»

«۱۹۰۵ دولتین افغان و انگلیس تجدید نظر به عمل»

«آید و افغانستان برای عقد یک معاهده جدید با»

«دولت انگلیس به اساس حقوق مساوی طرفین»

«آماده است. دولت افغانستان پس از فرستادن»

«این پیشنهاد منتظر جواب دولت انگلیس نماند»

«و عملاً سیاست آزاد و مستقلانه در پیش گرفت»

«یعنی متوجه فرستادن نماینده و شناختن دولت»

«شوروی و تأسیس مناسبات سیاسی با آن دولت»

«گردید. لهذا یازده روز بعد از اعلان استقلال»

«افغانستان یک نفر نماینده برای کسب اطلاعات»

«در بخارا... دولت شوروی هم توسط اعلامیه‌ای»

«در ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ (۸ فروردین ۱۲۹۸) به حیث»

«نخستین دولت جهان استقلال افغانستان را»

«شناخت...»

نخستین عهدنامه میان افغانستان و شوروی، در ۲۸ فوریه ۱۹۲۱

(نهم اسفند ۱۲۹۹) به امضاء رسید. شوروی به موجب این عهدنامه

امتیازهای فراوانی به افغانستان داد. باید دانست که در ۳ مارس ۱۹۱۸

(۱۳ اسفند ۱۲۹۶) در عهد نامه صلح «برست لیتوفسک» دولت جدید شوروی و دولت آلمان، استقلال همه جانبه ایران و افغانستان و تمامیت ارضی آن دو کشور را به رسمیت شناخته بودند.

دولت ایران نیز استقلال افغانستان را در عقرب ۱۲۹۹ (۰م ۱۹۲۰) به رسمیت شناخت و «مجدالملک» را به سفارت ایران در کابل معین نمود.

نخستین عهد نامه میان ایران و افغانستان، عهد نامه مودت بود که در یکم سرطان (تیر) ۱۳۰۰ به امضا رسید و فصل یکم آن چنین است:^{۴۴}

«از امروز به بعد، دوستی صادقانه و مناسبات
«حسنة فی ما بین ایران و افغانستان و اتباع دولتین»
«مزبور برقرار خواهد بود.»

اما میان افغانستان و انگلستان، جنگی کند ولی ممتد همچنان ادامه یافت تا آنکه در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ (۳۰ آبان ۱۳۰۰) منجر به عقد صلح و شناسائی استقلال افغانستان از سوی دولت انگلیس گردید.
بدین سان مسئله هرات به سود افغانستان رسماً مسکوت ماند.

مبحث ششم

زمین خواری رضاخان و دودمانش

و

زمینهای کرانه جنوب خاوری دریای خزر

آغاز سخن

یکی از دشواریهای سنگین شیلات، در رژیم واژگون پیشین، زمین صید گاهها و ادارات شیلات بود که اکثر آنها در ناحیه استیلای اداره املاک رضا خان و پس از وی پسرش و دیگر زورمندان قرار داشت.

جزیره‌های آشوراده و نیم جزیره میانکاله و بندرترکمن و سیاه آب (قره سو) و بطور کلی کرانه‌های جنوب خاوری دریای خزر، از عمده‌ترین و مقدم‌ترین مسائل ارضی برای شیلات بود. زیرا، رضا خان غصب املاک را بجز تنکابن از گرگان و دشت گرگان آغاز کرد

وتالاهمیجان پیش رفت؛ که در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ دچار تبعید گشت. رضاخان، از همه وزارتخانه‌ها و ادارات برای زمینهای متصرفی زیر بناهای آنها در شمال، حق الارض (اجاره بهای زمین) می گرفت؛ فرزندش نیز پس از وی بدین سان رفتار کرد. قهرآشیلات یکی از نخستین آماجهای حرص و آز سیری ناپذیر آنان بود.

من در تحقیق درباره شیلات، نمی توانستم از این معضل چشم پوشم؛ بویژه آنکه در این راه، خود سپری بودم در برابر تیر بلایا. از اینرو ضرورت یافت پیش از آغاز بحث زمینهای شیلات و زمینهای نوپیدا، شمه‌ای به اختصار از زمین خواری و غارتگری رضاخان و دودمانش بیان کنم، چه این خود دیپاچه قسمتی از دشواریها و باج ستانیها بود.

زمین خواری رضاخان

رضاخان میر پنج، چون براریکه قدرت چیره گشت، نهال آزادی و دموکراسی را از بن بر کند و دیگر زبان و قلمی آزاد نگذاشت؛ نه روزنامه‌ای رایارای مخالفت ماند و نه کس را توان سخن گفتن آزاد. با آز و درندگی بی‌مانندی، به غصب زمینها و کشتزارها و باغها و خانه‌ها و کلبه‌های مردمان در شمال پرداخت. در جاهای دیگر کشور نیز هر جا زمینی زرخیز مانند زمینهای گرگان و مازندران می یافت از غصب آنها هم خودداری نمی کرد؛ همچنانکه در تاجیکستان و زنجان و کرمانشاه و جیرفت و فریمان و جز آنها نیز چنین کرد. از دهقانان و مالکان آن رقبات

کس را یارای ایستادگی در برابر وی نماند. هر يك از آنان که دم بر می آورد دچار تبعید و زندان می شد. اینان بجز آزادیخواهان و حق طلبان بودند که یا کشته شدند یا زندانی و تبعید گشتند.

اگر زبان و قلم آزادی باقی مانده بود، بی گمان نمی توانست چنین ستم و غارت روا دارد. آن همه بیدادگری وی را میسر نگشت، مگر در بر تو استبداد و اختناق آزادی و انتقاد.

رضاخان در آغاز کار ثروتی نداشت. اما در پایان کار که وی را راهی جزیره موریس در آفریقا کردند، زرخیزترین روستاهای کنار دریای خزر و جاهای دیگر ایران را غصب و تصرف کرده بود. همه رقبات خالصه را گرفته بود. بدین سان، او یکی از ثروتمندترین مردان روی کره زمین شده بود.

چهل و چهار هزار سند مالکیت به نام وی صادر شده بود.^{۴۵}

حرص و آزش به زمین خواری، هیچ کمتر از ولع او به خونریزی و خونخواری نبود.

در سال ۱۳۱۴، سفیر انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه متبوع خود گزارش مفصلی در این باره داد که قسمتی از آن چنین است.^{۴۶}

«۱- ولع زمین خواری اعلیحضرت رضا»

«شاه، از پیش معروف حضورتان هست و شاید»

«مرا نیازی نباشد که بر موضوع خارق العاده»

«حرص به مال پادشاه تا کید مجدد کنم. معذ لك»

«مواردی اخیراً ازین ولع سیری ناپذیر زمین»
 «خواری توجه مرا جلب کرده است و من افتخار»
 «دارم که آن موارد را در این گزارش ثبت کنم. از»
 «یک سو این جریان زمین خواری نضج و شتاب می»
 «گیرد و از سوی دیگر با ادامه بیشتر این وضع»
 «نارضائی حادثی و خطرناک تر می شود...»

«۵-... املاک پر ارزش شاه در استان کرمانشاه»
 «و در فریمان نزدیک مشهد می باید برای او در آمد»
 «کلانی داشته باشد.»

«محصول گندم کرمانشاهان را کامیون های»
 «ارتشی مجاناً به تهران حمل می کنند با سود»
 «سرشار فروخته می شود...»

«ملاحظات رائج درباره اقدامات غاصبانه»
 «شاه عبارت است از... اینکه سراسر کشور»
 «به هر حال به شخص شاه تعلق دارد.»

«فوت» نماینده مجلس عوام بریتانیا، درباره رضاخان چنین گفت: ۴۷
 «رضاشاه، دزدان و راهزنان را از سر»
 «راههای ایران برداشت و به افراملت خود فهماند»
 «که من بعد، فقط و فقط یک راهزن باید وجود»
 «داشته باشد.»

رضا خان، صدوسی رقبه خالصه گرگان را که اغلب آنها شش
 دانگی بود به ۷۵ هزار تومان از دولت خرید. ۴۸
 فرزندش به خبرنگار «اخبارالیوم» گفت: منافع املاک پدرم به
 هفتاد میلیون تومان می رسید. ۴۹

املاک واگذاری

در شهریور ۱۳۲۰، نیروهای انگلیسی، رضا خان را با چندتن
 از فرزندانش، نخست به جزیره موریس در آفریقا بردند و سپس وی
 را در جو هانسبورگ جای دادند که هم در آنجا سرانجام درگذشت.
 زندانیان و تبعیدیان سیاسی و مالکان مغضوب پس از شهریور ۱۳۲۰
 آزاد گشتند.

سپس در ۱۳۲۱ قانونی ویژه برای استرداد املاک واگذاری به
 تصویب رسید؛ این قانون نارسائیهها و نادرستیهای بسیار داشت و با وضع
 عمومی مردمان ایران متناسب نبود. طبق این قانون، هر کس از رضا
 خان برای غصب املاکش شکایتی داشت، باید ظرف شش ماه داد-
 خواست به دادگاههای استرداد املاک واگذاری می داد. چون اکثریت
 عظیم مردم سواد نداشتند، از اینرو بسیاری از مستضعفان نتوانستند در
 مهلت مقرر دادخواست دهند.

باری، از آن پس، زمینها و املاک بازمانده از رضا خان به شرح
 قانونی که وصف شد «املاک واگذاری» نام گرفت.
 رضاخان علاوه بر این، اراضی خالصه دولتی را نیز تصاحب

کرده بود. چون املاک واگذاری به دولت (وزارت دارائی) بازگشت، نیازی به تقدیم دادخواست از سوی دولت نبود. اساساً دادخواستی به طرفیت دیگری به عمل می آید؛ معقول نیست که کسی برضد خود دادخواست دهد. از اینرو وزارتخانه‌ها و شرکت‌ها و مؤسسات دولتی عموماً دادخواست ندادند. همین دادخواست ندادن بنگاههای دولتی در سالهای بعد، دست آویزی برضد دولت شد و بهانه مبتدلی برای باج ستانی از آن.

چون به جای رضاخان فرزندش بر تخت نشست، در آغاز یارای تند روی و ادامه راه پدر نداشت. اما چون جنگ دوم به پایان رسید و وی جای پای خود را محکم ساخت، راه پدر برگزید و روزبه روز خونخوارتر و پسر آزر گشت. از جمله املاک خالصه و زمینهای وزارتخانه‌ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی رادر شمال، مانند پدرش از نوبه جنگ آورد.

اگرچه وضع زمینهای کمپانی شیلات مختلط ایران و شوروی طبق قرارداد (۱۳۰۶ خ.) روشن بود، اما رضاخان بر این زمینها هم چنگ انداخت. فرزندش نیز چون نیرومند گشت، از همه مؤسسات دولتی و وزارتخانه‌ها، از جمله شیلات، شروع به اخذ حق الارض کرد. این حق الارض شامل زمینهای نوپیدا هم میشد.

بطور کلی اداره‌ها و شرکتهای دولتی، در هنگام قدرت آن پدر

و پسر بیش از همه آماج غارت آنان بودند. بیشتر دست اندر کاران دولتی، برای تقرب به دربار و نیل به مقامهای بالا، صندوق دولت را در طبق بندگی نهاده و پیش کش می کردند.

اما از آن میان اندکی نیز مقاومت کرده و از قوه قضائیه تا حد ممکن کمک می گرفتند؛ و این خود یکی از مایه‌های ناخرسندی شاه مخلوع ازداد گستری بود، که همه کارها را به دادگاههای نظامی می سپرد و با داد گستری ستیزه می کرد.

سردمداران امور کارهایی می کردند که اکنون باور کردن آنها دشوار است.

اداره املاک پهلوی در گرگان، هر قطعه زمین را به دو یا چند نفر می فروخت و خریداران يك زمین بجان هم می افتادند. به همین سبب خونهای زیادی ریخته شد.^{۵۰}

چون دامنه شکایتها بالا گرفت و روستائیان در «عطا آباد» و «قرزللی» و «دوجی» و جز آنها سر به شورش برداشتند، شاه مخلوع سر لشکری را به شمال فرستاد. او تا پایان عمر رژیم پیشین در آنجا ماند و بانبروی سرنیزه نظامی، منویات شاه مخلوع را بجای آورد که شرحش خواهد آمد.

در میان ایران و شوروی، چون مذاکره برای ایجاد سدی روی اترک آغاز گشت که با آب آن زمینهای پیرامون آبیاری شود، برای جلوگیری از اشاعه کمونیسم، فداکاری عجیبی کردند. همه زمینهای مورد آبیاری آینده را میان سران برجسته ارتش و دولت تقسیم نموده

ونقشه تقسیم را نیز به صحه شاه مخلوع رسانیدند. گفته شد که به جز «آتابای» و دوسه رسوای دیگر، همه ترکمنها کمونیست هستند. از اینرو نباید در چنین زمینهای کمونیست‌ها مستقر گردند. بدین سان، زمینهای مرغوب آینده با عنوان پیکار با کمونیسم به چنگ غارتگران افتاد. دولت، جزیره «ترب گوده» را در دریای خزر ملی کرد و به ارتشبد نصیری رئیس ساواک داد.

زمینهای مهمی را در بندر «چونچنان» ملی کردند. مالک سابق، از هویدا تقاضا کرد که زمین او را به او به ده میلیون تومان بفروشند؛ اما همان زمین را به یکی از وزیران به صد هزار تومان دادند. او نیز با دست ساواک آنجا را به قطعه‌های کوچک تقسیم کرد و فروخت و نقدینه سرسام آوری به چنگ آورد.^{۵۱}

زمین‌های نوپیدا

با کاهش آب دریا، قهراً مقداری زمین از زیر آب بیرون می‌آید. ما این گونه زمینها را در این کتاب «زمینهای نوپیدا» نام نهاده‌ایم. اگرچه کاهش و افزایش آب هر دریا و از آن جمله آب دریای خزر در همه نقاط سطح آن به یک اندازه است، اما پیدایش زمین نوپیدا از زیر آب در همه جا به یک پهنا نیست. هرچه شیب کرانه کمتر باشد، زمین بیشتری از زیر آب بیرون می‌آید و برعکس هرچه شیب کرانه بیشتر باشد، پهنای زمین نوپیدا کمتر خواهد بود. به همین سبب در شمال دریای خزر، پهنای زمینهای نوپیدا خیلی زیاد است و

برعکس در جنوب این پهنا، در مقایسه با شمال اندک است.

در کرانه ایرانی دریای خزر نیز بر اثر اختلاف شیب، پیدایش زمین نوپیدا در همه جا به یک سان نیست. برای نمونه خوب است بدانیم، پهنای زمین نوپیدا در کرانه‌های آشوراده‌ها و بندر ترکمن و خواجه نفس و گمیشان بسیار چشمگیر است. اما در کرانه بندر نوشهر زیاد نیست. زیرا شیب کرانه در جنوب خاوری دریای خزر اندک است و در پیرامون نوشهر بیشتر است.

اگرچه کاهش آب دریای خزر سالیان خیلی پیش آغاز گشته، اما آن هنگام، مردمان را رغبتی به کرانه دریا و آب دریا نبود. این رغبت کم کم رو به فزونی نهاد؛ توانگران به فراخور توان خود به کرانه دریای خزر روی آوردند و هر یک مساحتی را بر گزیده و باغها و کاخهای پر شکوه و کم شکوه بنیاد نهادند. از اینرو زمین‌های نوپیدا که در آغاز بی‌بها یا کم‌بها بود، اندک اندک پربها گشت. تا آنجا که فصلی نو اما سیاه، در دفتر زمین خواری گشوده گشت. سرمایه‌های سرمایه‌داران بجای آنکه در تولید به کار افتد و در بر آوردن نیازهای مردمان و پیشروی به سوی خود کفائی فعال گردد، در داد و ستد زمین، بویژه زمین نوپیدا به کار افتاد.

حسابداری اختصاصی و بنیاد پهلوی

رضا خان برای اداره امور املاک مغصوبه و تجاوز به حقوق مردم، سازمانی به نام «اداره املاک پهلوی» یا «حسابداری اختصاصی»

ایجاد کرد که پس از وی نیز دائر بود. در به نامهای که از رضا خان هنگام تبعید به جزیره موریس گرفتند، قید شده بود که همه به منظور امور خیریه است. با این وصف در ۲۰ تیر ۱۳۲۸ طبق قانونی همان املاک به ملکیت فرزندش درآمد.

سال (۱۳۲۹ خ.) در جو مساعدی که پدید آمد، دهقانان در برابر اداره املاک پهلوی به مقاومت برخاستند و نوعی جنبش خودبه خودی پیدا شد. جالب است که بدانیم در نتیجه این جنبش، کشاورزی رونق گرفت و تولید خیلی افزایش یافت.

شاه مخلوع ناگزیر نیرنگ نوی ساز کرد، املاک مغضوبه را وقف عام نمود و موقوفه پهلوی یا بنیاد پهلوی را به وجود آورد. سپس اقدام به فروش همان رقبات به زورمندان و توانگران کرد و آنرا تقسیم اراضی میان کشاورزان نام نهاد و حال آنکه قبلا به ظاهر همان رقبات را وقف کرده بود.^{۵۲}

این نیرنگ و تناقض قانونی در روزنامه های خارجی انعکاس یافت. خانم «لمپتون» در کتاب «مالک و زارع در ایران» چنین نوشت: ^{۵۳}

«املاکی را که از مردم غصب کرده بود، وقف عام نمود و همان املاک موقوفه را به دیگران فروخت.»

بستگان و یاران شاه مخلوع

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بیدادگریها و تجاوزهای

اداره املاک پهلوی و بنیاد پهلوی با شدت بیشتر تجدید شد. در پرتو خفقان و استبدادی که پس از کودتای ۲۸ مرداد پدید آمد، غارت و خونریزی در ابعادی عمیق و گسترده خیلی سخت تر و سهمگین تر از زمان رضا خان نضج یافت و کس را بر جان و مال و ناموس خود ایمنی نماند.

خواهران و برادران شاه مخلوع و فرزندان آنان، بر املاک مردم هجوم آوردند و به دنبال آنان زورمندان دیگر هجوم بردند. سرانجام نوبت به مأموران ساواک و ژاندارمری و جز آنان رسید.

۱،۶۳۷،۵۰۰ هکتار زمین های مردم را، شاه مخلوع به دیگران فروخت. حتی به خانه ها و کلبه ها و مدارس و مساجد و گورستانها هم ابقا نکرد. خریداران هم با تراکتور و بولدوزر به تخریب و تصرف عملی آنها پرداختند. خریداران زورمند و گردن فراز، با همه نیرو و توان برای تصرف خانه ها و کشتزارهای مردم که به ظاهر از شاه خریده بودند، هجوم می آوردند؛ و برای بیرون راندن آنان از کلبه ها و کشتزارها از ضرب و جرح و قتل، هیچ ابا نداشتند. در برخی جاها، در خانه دهقان مقاوم، تریاک یا چیز بهتان انگیز دیگر قرار می دادند، تا با بهتانی سنگین وی را روانه زندان سازند. وقتی که بیگناهی متهم ثابت می شد و پس از مدتی دراز آزاد می گشت، همه هستی وی را به تاراج برده و کلبه اش را با خاک یکسان کرده بودند.^{۵۴}

«غلام رضا» بر «کلاله» و «شمس» بر «گل چشمه» و «اشرف» بر «قلعه محمود» و «فاطمه» بر «طاطار» و دیگر زورمندان بر نقاط دیگر

چیره گشتند. هر يك برای تصرف و نگهداری و سرپرستی املاك مخصوبه عاملی از میان سنگدلترین و خونخوارترین و غارتگرترین کسان برمی گزیدند و برجان و مال و ناموس مردم مسلط می ساختند. برای نمونه کافی است از «سرپاس رکن الدین مختار» یاد کنیم، که نماینده و سرپرست املاك شمس در گل چشمه شد. رکن الدین مختار همان کسی است که هنگام سلطنت رضا خان، ریاست شهرستانی کل کشور را داشت و او بود که شریفترین مردان و زنان روشنفکر و روحانی و کارگر را به جرم آزادیخواهی، برخلاف شرع و عرف و وجدان، دستگیر می کرد و شکنجه می داد و زندانی یا تبعید می نمود و برخی را با آمپول هوا می کشت یا قهوه آلوده به زهر می خوراند و نابود می کرد.

سرپاس مختار در سمت جدید، باشیوه دیرین ستم شاهی، برای ارباب خود خدمت می کرد. گل چشمه را مبدل به زندان و شکنجه گاه کرده بود. هر کشاورز قجق یا غیر آن که در تسلیم زمین و هستی خویش کوتاهی می کرد، دچار عقوبت هائی از نوع ستم شاهی می گشت. کلبه اش با بولدوزر ویران می شد. پنبه زار یا گندم زار و یا شالیزارش که سبز هم شده بود، زیرورو می گشت.

وی، دامهای مردم را به غارت می برد، تا کسی از دهقانان و ساکنان بومی آن محل در آنجا نماند. کار را به جایی رسانید که ژاندارمری، از بیدادگری های وی به دادسرا گزارش داد.^{۵۵}

سرپاس مختار، دامنه تجاوز و تعدی را توسعه داد؛ به روستاها

و آبادی های مجاور حمله ور گشت. دادسرا، حکم به خلع بد شمس پهلوی صادر کرد، اما هیچ مقامی جرأت نکرد حکم را اجرا کند.^{۵۴} سال ۱۳۴۲، که سرلشکر مزین برای رفع تعدی سرپرست ها به گرگان آمد؛ زمین های مازاد بر گل چشمه را پس گرفت. اما به مالکان و دهقانان آنجا پس نداد، بلکه به افسران و درباریان و غارتگران دیگر وا گذارد و بهای آنرا به حساب شاه ریخت.

اشرف پهلوی نیز همان ستم و آزار را در قلعه محمود آغاز و تکرار کرد و سرانجام به آبادی های پیرامون حمله ور گشت و تا حدود رود قره سو (سیاه آب) تاخت آورد.

اشرف این مزرعه را به هشتاد میلیون تومان بسه هژبر یزدانی فروخت. همین شیوه تاراج و بیهودگی را دیگر برادران و خواهران شاه و فرزندان آنان دنبال و اجرا کردند.^{۵۷}

«انبار اولوم» را شاه مخلوع در سال ۱۳۴۰ به افراد گارد شاهنشاهی داد و آنجا ۲۴۰۰ هکتار مساحت داشت. انبار اولوم نیز مانند دیگر روستاها و کشتزارها، متعلق به دیگران بود و دهقانانی که در آنجا به کشت و زرع مشغول بودند، به مقاومت پرداختند. اما بانویروی هنگک سربازان و افسران گارد سلطنتی و بسا وسائل جنگی مقاومت کشاورزان را درهم کوبیدند. اما این خود آغاز کار بود. زیرا گارد شاهنشاهی، انبار اولوم را مبداء حمله و تجاوز به سوی آبادیهای پیرامون قرار داد. آب مصرفی رود گسرگان را چنان قطع کردند و به کشتزارهای غصبی بردند که اهالی برای نوشیدن، کوزه کوزه از

راههای دور آب می آوردند.^{۵۸}

سازمان برنامه که از سد و شمشگیر بر روی رود گرگان کانال کشی کرده و می خواست آب رود گرگان را به زمینهای ضروری تر و اقتصادی تر ببرد، مدتها مقاومت کرد ولی سرانجام از گارد شاهنشاهی شکست خورد و قسمتی از سرمایه های کشور صرف کانال کشی زمینهای غصبی گارد شاهنشاهی شد.

«عطا آباد» را شاه مخلوع، به هاشمی نژاد و هیراد ودیبا و دیگر مقربان خاص دربار فروخت. اما آنجا هم چون در تصرف مسالکانه و زارعانه اهل محل بود، خلع ید آنان با مقاومت و سرسختی کشاورزان روبرو شد. در حقیقت یک جنبش دهقانی خود بخود پدید آمد. مردان و زنان با دست خالی در برابر تانکها و مسلسلها می رفتند. سربازان از ضرب و جرح و قتل و سقط جنین و اتلاف اموال مردم هیچ فرو نگذاشتند. روزهای بسیار، جنبش و مقاومت دهقانان تهدیدست تکرار شد و ادامه یافت. سرانجام، سربزه ستم شاهی با دستگیری اهالی و انباشتن زندانها از آنان، جنبش و مقاومت دهقانان را درهم شکست.^{۵۹}

حق الارض شیلات

سال ۱۳۳۸ که همکاری من با شیلات ایران آغاز گشت، دیدم که هر سال مبلغی گزاف، اداره املاک پهلوی، به عنوان حق الارض (اجاره بهای زمین) صید گاهها از شرکت سهامی شیلات ایران می گیرد. از این هم فراتر رفته، حق الارض صید گاههای متروکه و ویران، مانند

آشور بزرگ یا صید گاههایی که روستاهای مربوطه مورد حکم به سود دیگران قرار گرفته بود، از شرکت می گرفت و جالب تر آنکه مطالبه افزایش اجاره بها می کرد.

نباید فراموش کرد که زمینهای نو پیدا (اراضی مستحدثه ساحلی) نیز از قاعده غارتگری و باج ستانی خارج نبود، بلکه شاه مخلوع بابت زمینهای قدیمی و نو پیدا، هر دو حق الارض می گرفت و باز هم درصد افزایش بود.

من با پرداختن حق الارض مخالفت کردم و شرکت سهامی شیلات ایران را از ادامه روش پیشین بازداشتیم؛ که این خود مایه افزایش خشم و کین عمال املاک پهلوی و پرونده سازی برای من گشت. بیدادگرانی که برای خوش خدمتی، حقوق دولت و ملت را زیر پا نهاده و برای یک دستمال قیصریه را آتش می زدند، به فعالیت پرداختند. آنان اگر چه دشمن هم بودند، ولی برای خدمت به شاه مخلوع، مسابقه دوستانه می دادند. باری، من ایستادگی کردم و گفتم: اگر سند مسالکیت این صید گاهها را ارائه کنید، مستحق حق الارض هستید و گرنه از خزانه دولت نمی توان پولی پرداخت. جلسات بسیاری تشکیل شد که در آخرین آنها از سوی شیلات، با دیگر کسان به اداره املاک پهلوی رفتیم. مباحثه حقوقی و استناد به قانونها نتیجه ای نداد؛ ناگزیر به ارباب و تهدید پرداختند. چون من گفتم: اداره املاک در شمال مالی نداشت و صاحب میراثی هم نبود، پس زمینی که در تصرف دولت است، مال

دولت است؛ اگر مدعی مالکیت، سند آنرا داشته باشد پذیرفتنی است، والا فلا. آنان قانون استرداد املاک و اگذاری را پیش کشیدند، من هم بند الف ماده ۱۴ همان قانون را پیش کشیدم، که ید شاه اسبق را غاصبانه وصف می کند. این استناد سبب پرونده سازی نوی بر ضد من گشت.

محیط ترور و وحشتی که اداره املاک پهلوی و بنیاد پهلوی در شمال بوجود آورده بودند، بی گمان از تهران رهبری و اداره می شد. گرگان و مازندران در آتش غارت و بیدادی سوخت. مهمترین صید گاههای شیلات نیز در کرانه ها و جزیره های همین ناحیه قرار دارد. پیکار برای نجات این صید گاهها در محیطی که سر لشکر مزینها و سرپاس مختارها، گرداننده اش بودند؛ بسیار دشوار و هولناک بود. پرونده سازی از امور رائج بود. متأسفانه همان پرونده ها و گزارشها پیوسته همچون گریزی گران باقی ماند.

باری، اهانت به مقام سلطنت را در لابلای بهتانهای دلخواه باز هم ساز کردند. اساساً شیوة ارتجاع، همواره چنین بوده. رضاخان نیز دشمنان خیالی یا واقعی خود را هیچگاه با مراد اصلی خویش تعقیب نمی کرد. بلکه کینه اش را در بهتان دروغین پنهان می ساخت. با این همه، نگذاشتم از شیلات حق الارض بگیری و تا پایان عمر سلطنت در ایران، شرکت سهامی شیلات ایران را به یاری خداوند متعال، از پرداختن حق الارض ظالمانه در امان داشتم.

يك بار به وزیر کشاورزی نوشتند، که فلان در شمال آشوب می کند. این نامه وقتی از املاک پهلوی به وزارت کشاورزی رسید، که من درخواست ثبت بسیاری از زمینهای کرانه دریای خزر را به نام دولت کرده بودم و کارها به جریان افتاده بود و اداره املاک پهلوی نیز به درخواست من اعتراض کرده بود. در برخی جاها نیز عبدالرضای پهلوی و اشرف پهلوی و مادرشاه، مانع قبول تقاضای ثبت دولت گشتند. در صید گاه «ایزده» (نزدیک آمل) ملکه توران (مادر غلامرضای پهلوی) و همسرش حاج سید ذبیح اله ملک پور، علاوه بر اعتراض به ثبت زمین صید گاه، به ثبت ساختمانهای صیادی صید گاه اعتراض کردند.^{۶۰}

درگیری اداره املاک پهلوی با شیلات، در نتیجه بالا گرفت. سران امور، بر جاه خویش بیمناک بودند، ولی از سوی دیگر علاقه داشتند که رهائی شیلات از زیر بار حق الارض ظالمانه به شاه ادامه یابد و روش پیشین تکرار نگردد.

شجاع الدین ملایری با من مشورت کرد، چون مرا در مخالفت مصر و محقق دید، اندرز داد که این پسران را به جیب شاه نمی رود، بلکه صرف امور خیریه می شود. اما من زیر بار ناحق نرفتم. سرانجام ناگزیر دو تن حقوقدان از خارج دعوت کرد و با تجویز آنان، زمین اداره شیلات با بلسررا به بهای گزاف از شاه مخلوع خرید و برای جانب عنایت دربار خدماتهای بسیار دیگر کرد. اما بهر حال، باجستانی در جامه

حق الارض، از شیلات همچنان در محاق تعطیل ماند؛ در حالی که وزارت خانه‌ها و سازمانهای دیگر لاینقطع این باج را می‌پرداختند.

گستاخی امنای پیشین، در حدیست که خامه عادی قادر به وصف نیست. مگر آنکه به کمک شاهد و مثال روشن گردد:

من، درخواست صدور سند مالکیت برای عرصه و اعیان صید گاه چمخاله کردم.^{۶۱} این صید گاه نزدیک لنگرود قرار دارد.^{۶۲}

اداره ثبت لنگرود، برای صدور سند مالکیت، انبوهی از دشواریها را تراشید که به یاری حق تعالی، بريك يك آنها چیره گشتم. سرانجام اصل مطلب را افشا کردند و نامه‌ای از مدیر کل و سرپرست ادارات حسابداری اختصاصی ناحیه شمال نشان دادند^{۶۳} که شرکت سهامی شیلات ایران، باید زمین صید گاه چمخاله را از شاه بخرد. اداره ثبت لنگرود، آشکارا نوشت بی اجازه حسابداری اختصاصی، سند مالکیت صادر نخواهد شد.^{۶۴}

من، دگر بار اعتراض کردم. اداره ثبت لنگرود، از من به اداره ثبت استان گیلان شکایت برد. رئیس اداره ثبت استان، اگر چه دولت را محق می‌دانست و نظر مرا تأیید می‌کرد، اما با این وصف باز هم از اداره کل ثبت (امور املاک) داوری خواست.^{۶۵}

گذر از این هفت خوان، چنان به درازا کشید که ملت ایران به پا خاسته بود و هر روز گوشه‌هایی از خاک میهن گلگون می‌شد. اما هنوز از خون شهیدان ایران، لاله‌های سرخ پیروزی ندیده بود. در این

هنگام بود که اداره کل ثبت، سرانجام درخواست مرا تأیید کرد و اعتراض اداره املاک پهلوی را رد نمود.^{۶۶}

زمین‌های نوپیدای میانکاله و آشوراده

در باره نیم جزیره میانکاله^{۶۷} و سه جزیره به هم پیوسته آشوراده و زمینهای نوپیدای هریک از آنها، جدا جدا درخواست ثبت به نام دولت کردم.^{۶۸} اداره املاک پهلوی، مانند همیشه باز هم به مقابله برخاست و به ثبت زمینهای کرانه میانکاله اعتراض کرد. درباره آشوراده نیز به تحریک اداره املاک پهلوی، اداره ثبت شهرستان بهشهر درخواست ثبت مرا پذیرفت و پاسخ داد که شاه اسبق، آشوراده را به نام خود ثبت کرده و سند مالکیت گرفته است. از پرونده ثبتی معلوم شد که بجای رسم نقشه مهندسی ثبتی از روی طبیعت، برای آشوراده‌ها، از روی نقشه جغرافیای کودکان مدارس، نقشه کشیده و سند صادر کرده‌اند. اعتراض من به اینکه از آن زمان، سالیان بسیار گذشته و زمین زیادی از زیر آب بیرون آمده، بجائی نرسید. تا آنکه بنیاد پهلوی به شرکت سهامی شیلات ایران پیشنهاد کرد که آشوراده را از شاه مخلوع بخرد. من باز هم مخالفت کردم و گفتم: آنچه را شیلات دارد، متعلق به خود او است و نقشه سند اداره املاک پهلوی، چون فاقد ابعاد مشخص و نقشه ثبتی قانونی است، نمی‌تواند مستند قرار گیرد و معارض حق دولت باشد. کار باز هم به مشاجره رسید و بدرازا کشید.

شرکت شیلات را از من می‌ترسانیدند و می‌گفتند که او دشمن دیرینه اورنگک و دیهیم شهر یاری است. در گذشته دور کمپانی مختلط شیلات ایران و شوروی و در گذشته نزدیک، شرکت سهامی شیلات ایران، مرتباً حق‌الارض می‌پرداختند. از هنگامیکه فلان به شیلات پای نهاده، مانع ادامه مرسوم سالیان کهن گشته و ادعای مالکیت ملت و دولت را می‌کند. هم‌اکنون همه وزارتخانه‌ها و اداره‌ها و شرکت‌های دولتی، بجز شرکت شیلات به اداره املاک پهلوی حق‌الارض می‌پردازند. این بدعت آشوبگرانه از شیلات آغاز شده، اگر جلو گیری نشود، دیگر اداره‌ها سر به نافرمانی برمی‌دارند و این خود آغالش همگان را به دنبال دارد. از من خواستند که نظر مرا تغییر دهم. به من گفتند: ما همه جزیره را می‌خریم بجز زمین زیر بناهای شیلات. من گفتم: همه جزیره باز مینهای نو پیدا بسیار پهناور است و بهایش سر به آسمان می‌ساید؛ بویژه آنکه مورد نیاز شرکت نیست. نگهبانی و نگهداری همه جزیره و جلو گیری از تجاوز دیگران، به بودجه گزافی نیاز دارد و این مخالف مصلحت شرکت است.

نماینده بنیاد پهلوی، دگر بار با چرب‌زبانی از در دلسوزی در آمد و گفت: حاج‌ارازجان شمالی آمده کسه همه جزیره را بخرد؛ در این صورت شیلات را از جزیره خواهد راند. من باز هم ایستادگی کردم و گفتم: خریدار جدید را بار ای چنین کاری نیست سران‌امور می‌ترسیدند و می‌گفتند ما را دچار سرنوشت خود نسازید.

سالها گذشت، این گفته‌گوی بی‌سرانجام همچنان ادامه یافت، هیچ

خریداری برای آشوراده پیدا نشد.

حق‌الارض صید گاهها و اداره‌های شیلات نیز همچنان به رغم تهدیدها و آزارها به‌شاه مخلسوع پرداخته نشد، تا آنکه رژیم پیشین واژگون گشت و همه صید گاهها و جزیره‌های آشوراده و نیم‌جزیره میانکاله در ملکیت و تصرف جمهوری اسلامی ایران، برقرار و تثبیت گشت.

منابع و توضیحات

- ۱) وثوق زمانی، دکتر ابوالفتح . رساله دکتری درباره شیلات ، ص ۷۱ .
- ۲ و ۳ و ۴ و ۵) همان رساله ص ۷۲ و ۷۳ و ۱۳۴ تا ۱۳۵ و ۲۲۰ تا ۲۲۴ .
- ۶) سایکس ، ژنرال سرپرستی . تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، جلد ۲، سال ۱۳۳۰ - ص ۴۷۹ .
- ۷) ذبیحی، مسیح. گرگان نامه ، گردآوری و تصحیح به کوشش مسیح ذبیحی، تجدید چاپ و بازخوانی و فهرست از ایرج افشار، انتشارات بابک ۱۳۶۳، راپورت میانکاله ، در این کتاب نقل شده است .
- ۸) بریمانی، مهندس احمد . دریای مازندران ، از انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل ۱۸۵۴، شماره ۱۵۲۶، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ .
- ۹) بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب. تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، جلد یکم ، به اهتمام محمد رضائی، ص ۲۶۶ .
- ۱۰) مکنزی، کاپیتان چارلز فرانسیس . سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر گستره، سال ۱۳۵۹، ص ۱۱۹-۱۲۰ .
- ۱۱) پنج تن از مورخان شوروی. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۳ چاپ سوم مجموعه تاریخ ایران، شماره ۵ .

- (۱۲) موزه، هانری. سفرنامه ترکستان و ایران (گذری در آسیای مرکزی)، ترجمه علی مترجم، مترجم مخصوص ناصرالدین شاه، به کوشش محمد گلبن انتشارات سحر، سال ۱۳۵۶، فصل دهم.
- (۱۳) هاشمی رفسنجانی، حجة الاسلام والمسلمین اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چاپ جدید، ۱۳۶۲، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ص ۲۳۵ تا ۲۴۱.
- (۱۴) مکنزی، کاپیتان چارلز فرانسیس. سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر گستره، سال ۱۳۵۹، ص ۱۵۱ تا ۱۹۷.
- (۱۵) میرزا ابراهیم. سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و... به کوشش مسعود گلزاری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۳۸، سال ۱۳۵۵. ص ۳۶ تا ۳۹.
- ۱۶ و ۱۷ و ۱۸) ملکونوف، مهندس. سفرنامه ایران در روسیه (نواحی شمال ایران)، ترجمه میرزا پطرس، به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی؛ دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۳۲ تا ۱۳۵ و ۱۵۳ و ۲۱۱ تا ۲۱۶.
- (۱۹) روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه. (مربوط به سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ ه. ق.) با مقدمه و فهرس از ایرج افشار، چاپ دوم، آذر ۱۳۵۵، ص ۳۸ و ۳۹.
- (۲۰) همان منبع، ص ۴۲ و ۴۳.
- (۲۱) وثوق زمانی، دکتر ابوالفتح. ده ساله دکتری اقتصاد درباره «شیلات» ص ۷۶.
- (۲۲) کراوات استولی پین: استولی پین، وزیر کشور تزاری بود که پس از شکست انقلاب ۷-۱۹۰۵، افراد انقلابی را گروه گروه، همه روزه به دارمی آویخت. بدین سبب حلقه طناب دار، از آن زمان، در آن کشور، کراوات استولی پین نام گرفت.
- (۲۳) قرارداد سری ۱۹۱۵، قرارداد است که در جریان نخستین جنگ جهانی بطور سری و محرمانه میان روسیه و بریتانیا بسته شد. بدین خلاصه

- که بریتانیا قسمت بی طرف قرارداد ۱۹۰۷ را ضمیمه منطقه نفوذ خود کند و در مقابل روسیه تزاری تنگه های بسفر و داردانل را تصرف نماید.
- 24- Grand Larousse Encyclopédique, vol. 5, p. 782.
- (۲۵) رنجبر، دکتر احمد. خراسان بزرگ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۲۶۳.
- 26- Grand Larousse Encyclopédique, vol. 5, p. 782.
- (۲۷) رنجبر، دکتر احمد. خراسان بزرگ، سال ۱۳۶۳، ص ۲۶۵.
- 28- Grand Larousse Encyclopédique, vol. 5, p. 782.
- (۲۹) رنجبر، دکتر احمد. خراسان بزرگ، سال ۱۳۶۳، ص ۲۶۹.
- (۳۰) صفائی، ابراهیم. گزارشهای سیاسی علاءالملک، تألیف و تحقیق از ابراهیم صفائی، بنیاد فرهنگ ایران. شماره ۴۳، آبان ۱۳۴۷. گزارش نمره ۹ مورخ ۴ جمادی الثانی (۱۳۰۶ ق.) علاءالملک از پترسبورگ ص ۳۶ تا ۷۴.
- (۳۱) وثوق زمانی، دکتر ابوالفتح. پایان نامه درباره رقابت روس و انگلیس در افغانستان، سال (۱۳۲۲ خ.)، ص ۱۸.
- (۳۲) هاشمی رفسنجانی، حجة الاسلام والمسلمین اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چاپ جدید، ۱۳۶۲، ص ۲۷۴.
- (۳۳) غبار، شادروان میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ دوم، پیام مهاجر، قم، اسد ۱۳۵۹، ص ۴۹۲.
- (۳۴) تاج بخش، دکتر احمد. دانشیار دانشکده ادبیات تبریز. تاریخ روابط ایران در روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم، کتابخانه چهر، تبریز ۱۳۳۷.
- (۳۵ و ۳۶) غبار، شادروان میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۸۷ تا ۳۹۱ و ۵۰۴.
- (۳۷) وثوق زمانی، دکتر ابوالفتح. رقابت روس و انگلیس در افغانستان ص ۲۴.

- (۳۸) غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۰۵.
- (۳۹) وثوق زمانی، دکتر ابوالفتح. رقابت روس و انگلیس در افغانستان، ص ۵۰ تا ۵۵.
- (۴۰) هاشمی رفسنجانی، حجة الاسلام والمسلمین اکبر. امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۳۹۲.
- (۴۱) شادروان میرغلام محمد غبار، در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» بیشتر جاها اشرف افغان را (شاه اشرف) و نادرشاه افشار را (نادر خراسانی) نامیده‌اند.
- (۴۲) وزارت امور خارجه. مجموعه قراردادها، جزوه شماره ۲، قراردادهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی - سوسیالیستی. تهران، ۱۳۳۸، ص ۸۴.
- (۴۳) غبار، شادروان میرغلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۷۵۶.
- (۴۴) وزارت امور خارجه. مجموعه قراردادها، جزوه شماره ۳، قراردادهای ایران و افغانستان و قراردادهای ایران و پاکستان، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱.
- (۴۵) روزنامه اقدام. شماره ۱۸، مورخ ۱۳ مهر ۱۳۲۰.
- (۴۶) بایگانی دولتی بریتانیا. شماره ۳۷۱/۱۸۹۹۲، او - اف - برگهای ۲۰۹ تا ۲۱۲. کتاب جمعه. شماره یکم، سال اول ۵۸/۵/۴ متن انگلیسی و فارسی.
- (۴۷) روزنامه ایران ما. شماره ۵۴۷.
- (۴۸) گرگانی، دکتر منصور. مسئله زمین در صحرای ترکمن، تهران ۱۳۵۸، ص ۳۴.
- (۴۹) روزنامه دباختراورد. شماره ۴۸۵ مورخ ۳۰/۱/۸.
- (۵۰) گرگانی، دکتر منصور. اقتصاد گرگان و گنبد دشت، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه ۱۳۵۰، ص ۱۴۰ تا ۱۴۹ و ۱۵۷ تا ۱۶۲.

- (۵۱) پرونده ۴۴-۵۱/۳۱۹ تصرف عدوانی. دادسرای شهرستان رشت و پرونده ۵۹/۴۶/۸۳۲ دادگاه شهرستان رشت، شعبه ۴.
- (۵۲) گرگانی، دکتر منصور. مسئله زمین در صحرای ترکمن، ص ۴۲ تا ۴۴.
- (۵۳) لمپتون، خانم ا.ک.س. مالک دزارخ در ایران، ترجمه منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۵۶ و ۴۵۷.
- (۵۴) پرونده شماره ۳۳/۵۶۸/۴۱ دادگاه جنائی مازندران، ساری.
- (۵۵) گزارش شماره ۵-۱۶۳۰۵-۱۱/۱۲/۱۳۳۶ هنگ ژاندارمری به دادسرای شهرستان گرگان.
- (۵۶) گرگانی، دکتر منصور. مسئله زمین در صحرای ترکمن، ص ۷۲ تا ۷۷.
- (۵۷ و ۵۸ و ۵۹) گرگانی، دکتر منصور. مسئله زمین در صحرای ترکمن، ۸۱ و ۸۲ تا ۸۵.
- (۶۰) پرونده شماره ۱۱-۵۱/۴۳ ح، دادگاه شهرستان آمل.
- (۶۱) درخواست سند مالکیت برای صیدگاه چمخاله به ثبت لنگرود. نامه شماره ۱۱۲، مورخ ۱۹/۶/۱۳۵۳.
- (۶۲) پرونده ثبتی صیدگاه چمخاله در ثبت لنگرود. پلاک ۲۴، سنگ اصلی ۳۹.
- (۶۳) نامه شماره ۳۴ مورخ ۱/۳۰/۱۳۵۶ مدیرکل و سرپرست ادارات حسابداری اختصاصی ناحیه شمال به ثبت لنگرود.
- (۶۴) نامه شماره ۱۵۱۱ مورخ ۱/۳/۱۳۵۶ ثبت لنگرود.
- (۶۵) نامه شماره ۱۳۹۸ / الف / ۱/۳۱/۱۳۵۷ ثبت استان گیلان.
- (۶۶) موافقت ثبت کل (امور املاک) شماره ۴/۳۳۹/۳ مورخ ۱۳۵۷/۷/۴.